

قاصد قابلیت آرامت - و بزم جشنی ترتیب داده منزلگاه او  
 بقدم میمنت لزوم عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت  
 و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه  
 چهار اعتبار فروخته بدانصوب شتامت - و باز بهادر پور او را  
 فرمان رفتی که از گجرات برآمده بیارزی پردازد - و باقطع داران  
 آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست  
 و هشتم باتفاق قلیج خان و غیره بمومک میوزا خان خانخانان  
 نامزد شد - چون بدو پیوسته سرداری برانغار یافته در روز  
 جنگ مظفر از توپ اندازی و برق اندازی تودد شایسته  
 بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تذبذب سلطان مظفر  
 گجراتی بتسخیر قلعه سوراج<sup>(۲)</sup> مامور بودند او نیز بیهای قلعه  
 مذکور رسیده مورچال بست - درز یورش نصیرا ( که حارس  
 قلعه بود ) بدستان سرانی از مورچال او بدر رفت - و قلعه  
 مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان  
 بخابر کومک خان اعظم ( که بیورش دکن دستوری یافته بود )  
 تازک بندگی افراشت - سال سی و پنجم از مالوه بهارگاه  
 سلطنت رسیده چنین ارادت را فرغ پذیر گردانید - سال  
 سی و نهم بهاسداری غزنین ( که وطن شریف خان بود - و از  
 مدتها آرزوی تعلقه داری آنها در سر داشت ) سر بلندی

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور  
 می پرداخت - پسر فرزین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر  
 شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در  
 سوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومبکان آنجا بود - سال  
 بیست و پنجم <sup>(۲)</sup> جلوس اکبری بتعیناتی پدر مرفراز شده  
 در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیانی  
 بنفس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) او با دیگر  
 امرا بمحاصره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان  
 بجانب احمد نگر تعیین شده در کومبکان دکن قرار یافت  
 و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم نلنگانه گردیده  
 چون عامی شیخ ابوالفضل باقتضای وقت طرح صلح قرار داد  
 و دستگیران طرفین رهائی یافتند از هم مستخلص گشته  
 بلشکر پادشاهی رسید \*

### \* شاهم خان جلاپور \*

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلاپور  
 درین دردمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیانی  
 حکومت جوناپور بوی تفویض نمود - در آن هنگام (که هوای  
 ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب  
 عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب بسلم شاه

یاشارا پدر خویش شیر شاه بر سر جونهور آمده قبل کرد  
بابا بیگ در حفاظت و نگاهبانی دلد مردانگی و کلردانی دلد<sup>(۲)</sup>  
بمترور هنگامه بگذر چوسا منه ( ۹۳۶ ) نهصد و چهل و شش  
( که شیر شاه به خبر بر از روی پادشاهی ویخته بر شکست  
و جامی آشپانی بصراسیمگی راه آگوه پیش گرفت ) او را با  
دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجی بیگم<sup>(۳)</sup> و دیگر پرستاران  
حرم سرا باره فرستاد - آن اخلص شعار بر در سرا برده  
پادشاهی از دست افغانان شریعتی برگ در چشید - شام خان  
بهمین پرستاری و خدمتی گزینی در عهد مرش آشپانی بوابه  
امارت رسید - چون بهمراهی خانخانان منعم خان بتسخیر  
ولایت بنگاله رخصت یافت قضا را خانخانان در آن دیار زندگی  
ببهرد - امرا بواسطه ضبط سرحدات او را بسپرداری برداشتن  
و پیش از آن در سال سی و دوم موافق منصب صد هزاره در مرکز  
کنده نیولش مقرر گردید - و بعد از آن بحکومت دهلی مورد  
نوازش خسروی گذشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس  
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط الیوت پادشاهی گردید  
پیدائی گرفت که خان مذکور آن همواره را بچند<sup>(۴)</sup> آرز  
وهرده خود بتن آسانی بهر می برد - چندی بعقاب گاه

( ۲ ) بجهت [ ج ] برده و مردانگی داده ( ۳ ) نعت [ ج ] مریم مکنی

( ۴ ) در [ چند نعت ] بپندین

بازداشتن - در یماق اسیر دکن حسب فرمان سامان نموده  
چستی و چالاک در رسیده بتازگی محفوف عواطف پادشاهانه  
گشت - و در همان ایام محاصره آن نامور حصار سال چهل و پنجم  
ذی الحججه سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری بامهال از در بند  
هستی بر آمد \*

### • شاه قلی خان مصر •

بهارلو نوکر عمده بیرام خان بوده - در جنگ هیمو ( که  
نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشیانی  
گردیده ) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گیرودار  
تیرس از کمانخانه غضب الهی بهمیو رسیده کاسه چشمش  
شکافته از بس و او را گذارا شد مردم او بی دست و پا  
شده راه گویز سهروردند - شاه قلی خان بحر وقت هیمو  
در رسیده بی آنکه مطلع شوند قصد فیلبان او کرد - تا فیل را  
بطریق آلتا از جماعت غذائم خود سازد - فیلبان از بیم جان  
خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلی خان ازین نوید  
منور طالع خود گشته فیل را از معرکه بر آوردن - و هیمو را  
دست و گردن بسته بنظر پادشاه در آوردن - و مورد نوازش والا  
گردید - و چون بقبول خان نام پسرش ( که نفوس رقص  
دانسته ) علاقه خاطر بهم رسانیده پیوسته او را با خود داشته  
عرش آشیانی [ که امثال این حرکات را ( که هر چند بیجاک بازی

هم باشد متضمن الخوشي چون است ) نهايت مكرده شمرده  
از سائر براي نمي پسنديد . خصوص از امراء [ در سال سيوم  
حکم فرمود که اردا از شاه قلبي خان جدا نمايند . خان ( که  
مغلوب طبيعت بود ) آتش بخان و مان در زده لباس جوگيان  
پوشيد . و انرا گرفت . بديرام خان در تدارک و تلافی سعی  
بصبار کرد . که باز بتوجه پادشاهي بحال خون آمد . و در ايام  
برهذنگی دولت بديرام خان آنهائي را ( که فرزند و برادر  
مي گفتم ) جدائي گزیدند . شاه قلبي خان از وفا کيشي  
دست از رفاقت برنداشتم \*

گويفد چون بديرام خان در قلوازه میان کوه سولک براهه  
گنيس<sup>(٢)</sup> يذاه برد و عرش آشياني بفواحي کوهستان پيوسم<sup>(٢)</sup> روزه  
( که منعم خان حسب الالتماس بديرام خان بآوردنش شتافتم )  
شاه قلبي خان و باباي زنبور دست در دامن بديرام خان آويخته  
بنيان گريه و زاري کردند . هر چند منعم خان دلاسا نمود  
سودمند نيافت . ناچار گفتم که شما امشب در همين جا  
بوده منتظر خبر باشيد . بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه  
ملازمت خواهيد شد . آن وقت از همراهی بديرام خان تخلف  
نمود . همانا اين اندیشه برای خود بوده . و پس از فوت  
بديرام خان ترمي بسيار کرده بمرتبۀ امارت رسيد . در سال

بیستم ( که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاه نامرد  
گردید ) صاحب سوگی آن ولایت بشاه قای خان تفویض  
یافت - همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر  
پادشاهی می بود \*

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون  
محل بردن - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون  
پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر  
سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از درای بهت  
گذشته (وزی) ( که متصل هیلان مضرب خیم پادشاهی گردید )  
در راه ( که نوبت فیل ملول (ای بود) با عریده کاری و بد مستی  
که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن  
بر آید - پیش از آن ( که پا بکاره استوار شود ) آن عریده ناک  
بر ماده دوید - عرش آشیانی بزین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو  
توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لخته به بیهوشی گرائید  
و سخت دردمندی روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند  
آمد - در صالک فتنه اندرزان ناقرجام سخنها بر ساخته - بصبارے  
پرگنات دوردست بتاراج رفت - واجپوتان شیخارت با آنکه  
سوان آنها در حضور بودند خود تباہ گشته دیوات را یغمائی

( ۲ ) نسخه [ ب ] همان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] مول رای ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] با تبه کاری و بد مستی ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] شیخارت \*

ساخته از میوه‌ها تا دیواری دست نهم و غارت برکشودند  
 لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشگان  
 تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پهلوی خا بن  
 آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل  
 و یکم بمنصب چهار هزاره سر برافراختی - و پس ازان بمنصب  
 عمده پنج هزاره و مرحمت علم و تقاضا بلندنامی گشت - و در  
 سال چهل و ششم سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و ده هجری در  
 دارالخلافه آگره بعارضه اسهال بساط هستی در پیچید  
 با کهن سالی برنا دل بود - از مردانگی و راست کاری نوادان  
 بهره داشت - نازنول را بطریق ملکیت برطن گرفته عمارت  
 عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماری دانستی  
 که جان بر نیستی - سپاه را دوساله پیشگی داده زرهای بسیار  
 بمسئولین اختیار کرد - و در گذشتی \*

### • علامی فهامی شیخ ابوالفضل •

دومین پسر شیخ مبارک ناگوری است - در سنه ( ۹۵۸ )

نهصد و پنجاه و هشتی بوجود آمده بوجودت طبع و رسائی فهم  
 و علو فطرت و طلاعت لسان در کمتر زمانے یگانه و بی همتای  
 وقتی گردید - از فنون حکمی و علوم نقلی در سن پانزده سالگی  
 فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس ( که هنوز  
 به بیستی مالکی نرسیده ) حاشیة بر مفاهیمی بنظرش درآمد

که تا نصف بیشتر و یکم خورده - و از استفاده مانده - او  
سو گرم زده در ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تامل  
مبدأ و منتهای هر کدام دریافته باندازه آن مصروف مربوط  
نکاشته بر بیاض بود - پس ازان ( که آن نسخه بدست آمد )  
در مقابله درجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب  
شده - همگان بشگفت افتادند - از بس ( که مزاج عزلت‌گزین  
و تجرید دوست بود ) از یارتعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه  
میخراست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمی‌گرائید - بتکلیف  
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی هنگامی ( که  
عزیمت پادشاهی بیورش دیار شرقی تصمیم داشت ) بتقبیل  
عتبه خلافت استسعاد یافته تفسیر آیه الکرسی نوشته گذرانیده  
و پس از مراجعت بفتحپور باز دوم باریاب ملازمت گشت  
آرازه فضل و دانائی او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود  
مشمول عواطف بیکران پادشاهی گردید - و هنگام انحراف  
مزاج اکبری از علمای متعصب این هر دو برادر ( که با  
رجحان علم و فضل خالی از مزاج شناسی و خدادند ستائی  
نبودند ) کوه بعد اخروی و مره بعد اولی بشیخ عبد‌الذہبی  
و مخدوم‌الملک ( که با علم و دانش رسمی عمده سلطنت  
بودند ) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بهشمت گرمی  
عرش آشیانی بالزامهای مسکت خفیف‌تر ساخته در عرصه اعتبار



بقراب و صاحبی درز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند  
 و چون شیخ را نصب ببران کلان خود شیخ فیضی مناسب  
 قام اتم بمزاج پادشاه بهم رسید برسم امارت پیش آمد کرده  
 سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت - و در سال سی  
 و چهارم (که والده شیخ نقاب گزین خاک گردید) عرش آشیانی  
 بخانه اش آمده تعزیه و تسلیه فرمود - که اگر جهانیان طراز  
 پایندگی داشته و جزیکه راه نیستی نمپردی درستان شناسا دل را  
 از رضا و تسلیم گزیر نبود - هرگاه درین کاروانی سرا هیچکس  
 دیرنماند نکردهش ناشکیبائی را کجا اندازه توان گرفت - در سال  
 سی و هفتم بمنصب در هزاری بر بواخت \*

و چون شیخ بمزاج پادشاهی بمرتبه جا کرده (که محمود  
 شاهزادهها بود - تا با ما چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه  
 چون عرض با جوه قائم بود امری بی سواد دیدش متمشی  
 نمیشد بعضی اهل عناد عرش آشیانی را بران آوردند که  
 شیخ را بدکن روانه نمایند - و مشهور آنست که سلطان سلیم  
 روزی بخانه شیخ در آمده دید چهل کاتب نهشته قرآن  
 و تفسیر می نویسند - همه را با جزای کتاب نزد پادشاه برده  
 بد مظنه ساخت - که ما را ترغیب بپیروهای دیگر می نمایند  
 و خود چون بخلوت میروند آن کار دیگر می کند - ازان روز  
 در قرب و صاحبی فرود واقع شد \*

در چهل و سیوم سال الهی باوردن شاهزاده مراد دستوری  
 دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک  
 بعهده خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - و الا شاهزاده را  
 روانه نموده بیداری میرزا شاهرخ کارها بربراه گذد - چون  
 ببهرائپور رسید بهادر خان مرزبان خاندیس ( که همشیره شیخ  
 بخانه برادرش بود ) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت  
 قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهی همراهی  
 گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخی کالا و خواسته  
 بامرغان فرستاد - شیخ برگذارن با ایزد بی همال پیمان رفت  
 که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست  
 دوستی - دوم دهش را بزرگ نشود - سیوم خون بداده  
 آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائی دارد  
 چهارمین را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهی نواخت نقش  
 خواهش بزدرد \*

چون شاهزاده مراد ( که از ناکام برگشتن از احمدنگر  
 بدر از اندوه در شد - و فوت رستم میرزا پور از سر باری گردید )  
 بدمازنی طبیعت پرستانان بداده پیمائی افتاد بصرم انجامید  
 از آوازه طلب روانه احمد نگر شد - تا این یورش را دستمايه  
 نارفتن حضور سازد - نزدیک بدیهاری برساحل پورنا رسید  
 در سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت بعالم بقا خواصید - همان

روز شیخ هم باستعمال بارود داخل شد - شگرف شورش  
برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شیخ هرآنکه  
درین وقت با غذیم نزدیکی و بوم بیگانگی باز گردیدن بگزیدند  
خویش در بازیدن اسمک - با آنکه بسیاری خشم گرفته جدائی  
گزیدند شیخ بدله توانا و همتی درست بدلاسامی سران  
لشکر و گرد آذمی فوج پرداخته بشایش دکن کوچ کرد  
و در کمتر زمانه پراگندگیها فراهم آورده همگی قلمرو را  
بگزیده روش پاسبانی نمود - مگر ناسک که از دوری راه  
باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعه پتیاله و قنتم<sup>(۲)</sup>  
و ستونده بر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر دو  
فوج شایسته تعیین کرد - و به پیام گذاری با چاند بی بی  
عهد و پیمان درستی ساخت - که چون آهنگ خان حبشی  
( که با او مذاکره دارد ) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته  
قلعه احمد نگر تسلیم نماید - شبخ از شاهکده بدان سو  
 روانه شد \*

درین اثنا عرش آشیانی باچین رسیده پیدائی گرفت که  
بهادر خان مرزبان آمیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده  
آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور  
شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشایش احمدنگر گمارد

بغابریں بیہم نگاشتہای شہزادہ بشیخ رسید کہ کاربزردهی  
آن دولتخواہ دلنشین در و نزدیک است - خواہش آنست  
کہ احمد نگر حضور ما مفتوح شوند - خون را ازان اہنج  
باز دارد - و چون شہزادہ از بوهان پور راہی گشت شیخ  
مہسب الفرمان میرزا شہرخ را با میر مرتضی و خواجہ ابوالحسن  
بر ادر گذارند خون بوزم آستان پوس روانہ شد - چہاردم  
رمضان سنہ ( ۱۰۰۸ ) ہزار و ہشت و آغاز سال چہل و پنجم  
نزد کرگانون بیجاگدہ بہجود قدسی عتبہ ناصیہ بختمذبی  
برافروخت - بر زبان عرش آشیانی گذشت \* \* بیت \*

\* فرخندہ شہی باید و خوش بہتاپے \*

\* قا با تو حکایت کنم از ہر باپے \*

شیخ باتفاق میرزا عزیز کوکہ و آصف خان جعفر و شیخ فرید  
بخشی بمحاصرہ قلعہ آسیر تعین شدہ حکومت خاندیس  
بدر مفوض گشت - او مردم خون را با پسر و برادر ہمراہ  
دادہ بیست و دو جا تہانہ بر نشانندہ در مالش سرتاپان  
ہمت بہت - و در ہمین ایام بمخصب چہار ہزاری نوای  
ناسوری برافراخت \*

ورزے شیخ بدیدبانی مورچال رفتہ بود - یکے از درونیدان

( کہ باہل مورچال پیوستہ ) راہے باز نمود - کہ ازان بر دیوار  
مالی گدہہ توان برآمد - چہ در کمرگاہ کوہ آسیر باختر

و لخته شمال سو در نامور قلعه است . مالی و انتر مالی  
 هر که خواهد بآن استوار دژ در شود نصحت بدین در گذاره رود  
 و در بایب و شمال و ایسان بسان مالی . و آن را <sup>(۲)</sup> چونه مالی  
 گویند . از دیوار او لخته مانده . و از حاور تا نیرت نیز  
 کوهچها در گرفته . جنوب سو بلند کوه سمت کورانه نام <sup>(۳)</sup>  
 و در نیرت بزرگ کوه سمت مابین خواندن . چون پهن  
 بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال  
 قرار داد . که چون آراز نقاره و کرنا بگوش رسد هر کس  
 بزبانه برآید . و کوس را بلند آراز گرداند . و خود در  
 شب تار ( که ابر در ریش بود ) با مردم خود بر فراز کوه ساین  
 برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد . آنها رفته  
 دروازه مالی بر شکستند . و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا  
 در آوردند . قلعه نشینان بکارزار ایستادند . شیخ از بی دره  
 قریب بصبح خود را رسانید . آنها سراسیمه باسیر در شدند  
 روزانه از هر سو یکی بکوره و دیگری بچونه مالی برآمده  
 فتح سترگ چهره برافروخت . بهادر خان زینهار می شده بوساطت  
 خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت . و چون شاهزاده  
 دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش انزالی

(۲) در [ بعضی نسخه ] چونه مالی (۳) نسخه [ ج ] کورانه . و در

[ بعضی جا ] کورانه .

راجو منا و بحری برگرفتن پور شاه علی عم نظام شاه بمیان احمد خانخانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه علی مردم بسیار هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت \*

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور بهقدرستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور طرح اقامت ریخت - خانخانان با احمد نگر حکومت گرفت سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس از ستیز و آریز با پور شاه علی عهد و پیمان موقت ساخته بمالش راجو منا در آرد - و جالده پور و آن نواح (که متصرف شده بود) برآورد تا گهائی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته و از کتک چتوارة فرود آمده با راجو مکرر درآریخت - هر بار فیروزی در داد - راجو چندس در پناه دولت آباد گذرانیده باز هجوم کرده رسید - و باندک آریزش فرار نمود - نزدیک بود که گرفتار شود - خود را بهصدق آن قلعه افکند - بقیه و بارش یغمائی شد \*

در سنه چهل و هفتم ( که مزاج عرش آشیانی بصنوح تخت امر از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت ) شیخ را ازین رهگذر ( که خدمت اندوزان حضور باز گشته

بعاهزاده دارند و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت  
 هيچ يکي باز نمي رسيد ) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد  
 که جمعيت خود در آنجا گذاشته جريده بشتابند - او شيخ  
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و اموي کومکي  
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردید در آمد - جنت مکاني  
 ( که از فرط اخلاص و يکروئي شيخ بولي نعمت خویش  
 غبار آلوده خاطر بود ) آمدنش درين هنگام مغل مطلب  
 انگاشته و جريده رفتش غذيمت پنداشته بل از قدر نشناسي  
 دفع شيخ را ارلين يايه سلطنت دانسته بوسنگه ديور بنديله را  
 ( که از سرزمين ار عبور شيخ ناگزير بود ) بانواع نوازش  
 اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت  
 نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند  
 که از راه گهائي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدی را  
 چه مجال که سوزاه من بگيرد - ( روز جمعه چهارم ربيع الاول  
 سنه ( ۱۰۱۱ ) هزار و يازده در نيم کرههي سواي بئر ) که  
 از فرور شش کرده است ) بوسنگه ديور با سوار و پياده بسيار  
 هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصه پيكار  
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه  
 انتري که متصل است زای رايان و راجه سوزجمنگه با سه هزار  
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تقييه بايد کرد - شيخ

عار غرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگی در باخت \*

جذمت مکانی خود می نویسد که چون شیخ ابوالفضل پدرو من  
قهن نعین کرده بود که جناب ختمی پناهی ( صلی الله  
علیه و آله و سلم ) فصاحت تمام داشت - قران کلام اوست  
لهذا وقت آمدنش از دکن به برسنگه دیو گفتم که بقتل آرد  
بعد ازین پندرم ازین اعتقاد برگشت - و بنا بر ضابطه قدیم سلسله  
چغده ( که فوت شاهزاده صریح پادشاه نمی رسانیدند  
و وکیلش در مال نیلی بدست بسته سلام می کرد - ازان معلوم  
میشد ) چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که داتعه شیخ  
بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرض آشیانی  
زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استفسار فرمود  
که اگر شاهزاده را داعیه پادشاهی بودی مرا کشته - و شیخ را  
نگهداشتم - و بداهت این بیعت خواند \*

\* شیخ ما از شوق بیعت چون سوی ما آمده \*

\* ز اشتیاق پای بوسه بے سر و پا آمده \*

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعبیه یافته \* ع \*

۱۰۹۱  
\* تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید \*

گویند شیخ دو خواب آمده گفت که تاریخ فوت من

۱۰۱۱  
فنده ابوالفضل است - چرا در کارخانه حق حیران مانده

فضل او رسبع است - کسی نومیدر نشود \*



از شاه ابوالعالی قادری ( که از مشائخ لاهور است )  
 آورده اند که گفت - من از کرامت ابوالفضل انکار داشتم  
 شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابوالفضل را  
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شایخ انداخته  
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه  
 مرتکب اعمال بد گشته - اما این مذاجات او ( که ابتدایش اینست  
 الهی نیکان را بوسیله نیکی سرافرازی بخشی - و بدان را  
 بمقتضای کرم دلتوازی کنی ) سبب نجات او شده - تکفیر شیط  
 زبان زن خواص و عوام است - برخی بکیش برهن بیخاره  
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خوانند  
 آنکه غایت تفریط بکار بردن بالکان و زندقه نمبت دهد  
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان منصوره ( که  
 بدنام کننده نیکو نام چند اند ) بصلح کل و وصیت مشرب  
 و ادعای همه اوصیت و خلع ربقه شریعت و التزام طریقه اباحت  
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ  
 ابوالفضل نقطوی بود - چنانچه مشهورست که بهیر سید احمد  
 کاشی [ که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است  
 و در سال ( ۱۰۰۲ ) هزار و در ۵۰۰ هجری ( که در ایران ملحد کشی  
 واقع شد ) شاه عباس در کاشان بهیر را بدست خود بقتل آورد ]  
 انشاء نموده فرستاده بود که دلالت برین معنی دارد

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است  
 و مثل حکما بقدم عالم گروند - و انکار حشر و قیامت نمایند  
 و مکافات حسن و قبح اعمال و جنس و ناز در عافیه و مذامت  
 دنیا قرار دهند - العیان باله \*

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج صحفانه و نظر  
 تدقیق ( که در مهمات دنیاری و مقدمات رسمی هیچ نقیر  
 و قطمیر فرو نگذاشته ) چگونه در متفکات عقلا خرض ننموده  
 طرف راجح را فرو گذاشت<sup>(۲)</sup> - آدمی در کار دنیا که ناپایدار است  
 زیان خون نه اندیشد - و نقصان بخود ندیده - در کار عقبی  
 که باقی و پایدار است چگونه دیده و دانسته خجارت گزیند  
 فمن یضلل الله فلا هادی له \*

آنچه تتبع احوال اشعار می نماید عرش آشیانی از ابتدای  
 من شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت  
 پس از آن پداس و صایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای  
 ایران شاه طهماسب صفوی در همین ملاقات ( که استفسار  
 احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزگی سلطنت  
 بمیان آمده شاه گفتم - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند  
 که به پناهگری و تهن داری اختصاص دارند - افغان و راجپوت  
 الحال افغان را از خود نمی توان کرد - که اعتماد نماید - آنها را

از نوکری بسوداگری اندازند - و با راجپوت بمارند - و تربیت نمایند ( عرش آشیانی قالیف این جماعه را از اعظم امور ملکی دانسته باقصی الغایت می کوشید - حتی مراسم معموله اینها را مثل منع ذبح<sup>(۲)</sup> گاو و حلق لعیبه و انداختن گوشواره های مروارید در گوش و جشن دسهره و دیوایی و غیر ذلک مراعات می نمود - شیخ هر چند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شاید بحسب جاه نتوانست عنان گرفت - این همه نصیحتها پدر عائد گردید \*

در ذخیره الخوانین آورده که شیخ شبها بخانه درویشان رفته اشرفیها می گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابوالفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آه سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئی و غیر حاضری و بازیافت و فرودگی هرگز در سواک او نبود - و هر کرا عامل میکرد اگر بد هم می بود تا مقدر تغیر نمی نمود می گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد که نادانسته چرا بتربیت او مترجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او می گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را می سوخت

و مایوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوزد بنوکران می بخشید - اشتهای غریب داشت - نقل کفند که سوای آب و همیشه بیعت و در آثار وزن زائبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن صافره چپ شده می نشست - و مشرف باورچیخانه که مملان بود استاده نگاه می کرد - در طعمه که شیخ در مرتبه دست می کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خورانید - او رفته بیاروچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت \*

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن متصور نیست - در چهل (۲) اردتی مسدود برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خامگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی بریا کرده بهرکس از رضع و شریف که اشتهای داشته باشد کهچری تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است روزی خانانان با میرزا جانی بیگ حاکم گتیه بدیدنش آمد - شیخ بر دلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

داشک بهيار بر خود پيچيده برخاست - خانخانان باو ديگر  
 معجز و الحاج ميرزا را بخانه شيخ برد - شيخ قاسم  
 دروازه استقبال کرده قواعد زياد نمود - و گفت ما مخاديم  
 و هم شهري شما ايم - ميرزا متحير گشته از خانخانان پرسيد  
 آن نخوت و اين فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز  
 نورگي و کالک در نظر داشک - سايه بهئل اصل کار کرد  
 و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چيز شيخ در فن  
 انشا طرفه سحره بکار برده - با آنکه از تکلفات منشيانه و تصلفات  
 مترسلانه عاري است اما متانک سخن و استخوان بقدیمی  
 کلمات و نشصک مفردات و تراکيب مستحسنة و فقرات  
 بيگانه قسمه است که ديگرے را تتبع بدشواري ميهر است  
 و شاهد اين مدعا تاريخ اکبري است - و چون التزام نموده  
 (که بيشتري الفاظ فارسي باشد) لهذا گفته اند که شيخ خمسه  
 نظامي را نثر کرده - و از کمال مهارت او است درين فن که  
 مطالب بهيارے بدیهي البطلان را بظاير خداوند ستائي در  
 بادي الراي به تمهيداتي چند تحرير نموده که بی امعان نظر  
 بی بمقصود نتوان برد \*

### • شير افکن خان علي قلی بيگ •

استجلو سفره می شاه اسمعيل ثاني فرمانروای ايران بود  
 که بعد فرتش از راه قندهار بهند مي آمد - در ملتان

( مائرا لامرا ) [ ۶۲۳ ] ( باب الشين )

بخانخانان سپهسالار ( که متوجه تصدير گتته بود ) پيوست  
و بوسيلة التفات آن سپهسالار غايبانه در سلک نوکران پادشاهي  
ملترم گردیده خدمات شايسته و مردانگيهاي نمايان بجا آوردن  
چون خانخانان مظفر و منصور ازان يورش معارفت نموده  
حمي الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشياني  
در همان ايام مهر نما <sup>(۲)</sup> صبيغ غياث بيگ طهراني را ( که ديوان  
بيوتات بود ) بمقد از دراج او در آورد \*

گویند کوچ ميرزا غياث همیشه در جشن و اعيان  
بمحل قدس منزل پادشاهي مي رفت - مهر نما ( که  
بنور جهان مخاطب گردید ) اکثر همراه مادر مي بود - از غرائب  
اتفاق شاهزاده سليم ( که بهرمان شهاب رسیده ) مبلان خاطر  
بدو بهم رسانید - و پس ازان ( که اين کچه در محل گل کرد )  
خفيه پادشاه آگهي شد - فوراً اردا بعلي قاي بيگ پيوند  
بيوکاني داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علي قاي  
بيگ بهمراهي تعين گشت - شاهزاده اردا مررد الطاف  
و عواطف فرموده بخطاب شيرافکن خاني بر نواخت - و پس  
از جلوس بتيولداري بردوان ( که بوزخه سس ميدان بنکاله  
و اديمه ) مرخص نمود - و چون او کار طايبها داشم در تعلقه  
خود لوازم جرأت و مهارت بجا مي آورد - جنبه مکاني

در وقت رخصت قطب الدین خان کولتاش صاحب صوبه بنگاله دو کلمه در حق او ارشاد فرمود - شیر افکن خان از نوشته وکیل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست که زیر کاسه نیم کاسه هست - و ازان روز ترک براق بستن نموده بواقعہ نگار و مردم پادشاهی گفت - که من الحال نوکر پادشاه نیستم چون قطب الدین خان در سال دوم بیرونان سپرے کشیده شیر افکن خان ( که بیرون خیمه زده بود ) باستقبال روانه شد \*

گویند وقت وداع مادرش در بلوغ بر سرش راست کرده گفت - که ہر تم پیش از آنکہ مادر تو گویہ کند مادر ارا ہگریہ آر - و سر و چشم ہوسیدہ رخصت نمود - و ہر چند او از مکر و غدیر کولتاش ایمن نبود اما فی الجملة از پیغامہایش طمانینتے حاصل کردہ از اجل گرفتگی فوج را بیرون لشکر گذاشته خود با در سوار ( کہ یکہ ازان خواجہ سرا ہوں ) بہلافات شتافت - پس ازان کہ از وضع در خورد و حرف زدن کولتاش غدیرے بخود تفرس نمود پیشدستی کردہ کار قطب الدین خان را با تمام رسانید - چون اطراف و جوانب مردم کولتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند کہ بدر زند

۱۰۱۹  
\* مظلوم \* تاریخ کشته شدن اوست \*

و آنچه گویند [ کہ شیر افکن خان با آن ہمہ جراحاتہای بے شمار ( کہ ہر یکہ موام و جانگاہ ہوں )

به نیروی همی و یازمی غیرت خود را بضانه رسانیده خواست  
که زوجة خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود  
که او خود را بچاه انداخته - شیرافغن خان آن را شنیده  
جان بهپرد [ مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین  
واقعہ شیخ غیاث خواهر زاده قطب الدین خان مہرنا را  
با دختر و پسر شیرافغن خان مع اموالش بحضور رسانید  
او چندے بعلی تقصیر شوهرش ( کہ کوکلتاش پادشاهی را  
گشته ) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکانی درآمد  
دخترے ( کہ از شیرافغن خان داشت ) در مباله عقد شاهزاده  
سلطان شہریار کوچکترین اخلاف جنت مکانی درآمد - و بدان  
سبب با شاهزاده ولی عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جذبان  
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا جا درین اوراق  
رقمزد کلاک سوانح سلک گشته \*

### \* شریف خان امیر الامرا \*

پسر خواجه عبد الصمد شیروین قلم شیرازی ست - کہ  
جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیواز بود - هنگامی  
( کہ جنت آشیانی همایون پادشاه از شاه ایران رخصت  
قندهار یافته بصیر تبریز شنافت ) خواجه ( کہ در فن تصویر  
نادره کار مہر آفرین بود ) درانجا بملازمت رسیدہ بسیار  
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست



همراهی گزید . تا آنکه در سَفَه ( ۹۵۶ ) نِهصد و پنجاه و شش  
در کابل شرف بهاط بوس دریاواته معمول عواطف گردید .  
در عهد عرش آشیانی هر چند منصب چهار مدی داشت  
اما در مصاحبت و قرب پایه برتر افراخته بعزت و اعتبار  
بصر بود . گویند خواجه در یکدانه خشخاش سوره اخلاص  
نوشته بود . محمد شریف بمنصب در مدی سرفرازی  
یافته سال سی و چهارم در حین مراجعت موکب اکبری  
از کابل در جاکه مفید سنگ یکی از فرودایگان پردا ناموس  
کشاورزی دریده بیاسا رسید . ظاهر شد که محمد شریف  
نیز با او همراز و همدستان بود . گوشمالی خورده مالش  
ببسیار یافت . چون پادشاهزاده سلطان سلیم با اعتبار هم مکتبی  
و بطی تمام داشت در وقتی ( که شاهزاده مهم رانا ملتوی گذاشته  
بآله آباد فرودکش کرد - و آثار خود سری ظاهر نمود ) عرش آشیانی  
او را از برهانپور یرهنمونی شاهزاده بشاهراه مقصود روانه  
فرمود . او زیاده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده  
خود وکیل درامت گردید . و بمرتبه در مزاج شاهی جا کرد  
که از بی اندیشگی وعده فرمود . که هرگاه نوبت سلطنت  
بمن رسد نصف پادشاهی بتو خورام داد . و بس ازان ( که  
شاهزاده بقاید توفیق عازم حضور شد ) محمد شریف بهیب  
کردار ناپسندیده خود جدا گشته بشعاب جبال خزید . و هر روز